

جامعه مدنی در آفریقا؛ بررسی دیدگاه‌ها، کارکردها و موانع

محمدتقی سبزه‌ای^۱

چکیده: جامعه مدنی یا دموکراسی خواهی پس از انقلاب‌های استقلال‌طلبانه مهمترین جنبش اجتماعی جامعه آفریقایی پس از دوران استعمار، و به ویژه در چند دهه اخیر را به وجود آورده است. اگرچه تفسیرهای متفاوتی از جامعه مدنی آفریقایی وجود دارد، اما، دو تعبیر از جامعه مدنی بیشتر از سایر تعبیر در گفتمان‌های سیاسی آفریقا پذیرفته شده است: جامعه مدنی سنتی و جامعه مدنی مدرن. در حالی که جامعه مدنی سنتی به منزله قدرت مخالف دولت شناخته می‌شود، منظور از جامعه مدنی مدرن تأسیس انواع نهادها و سازمان‌های مدنی با کارکردهای حقوقی، حمایتی، اقتصادی و اجتماعی است که سه وظیفه مهم به عهده دارد: الف) از حقوق شهروندان در برابر دولت دفاع می‌کند، ب) بر عملکرد دولت نظارت دارد و ج) قدرت دولت را در حوزه اجتماعی محدود می‌کند. با وجود اینکه جامعه مدنی مدرن در آفریقا از نارسایی‌ها و مسائل بسیاری رنج می‌برد، اما آن به منزله یکی از مهمترین الزامات تحقق دموکراسی آفریقا شناخته می‌شود.

این مقاله، در درجه اول، در مورد ادراک‌های آفریقایی از جامعه مدنی بحث می‌کند. سپس، تلاش می‌کند تا ویژگی‌های جامعه مدنی آفریقایی را تشخیص دهد و این جامعه را با سایر جوامع مدنی توسعه‌یافته از نظر برخی ملاک‌ها مورد مقایسه قرار دهد. در نهایت، در این مقاله دورنمایی از جامعه مدنی آفریقای ترسیم می‌گردد.

واژگان کلیدی: جامعه مدنی، دموکراسی خواهی، دیکتاتوری، نهادهای مدنی، جامعه قبیله‌ای، جامعه درحال توسعه.

۱. دکتر محمدتقی سبزه‌ای، استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی.

مقدمه

اصولاً بحث درباره ضرورت وجود جامعه مدنی برای کشورهای آفریقایی با تشکیل دولت در آفریقا همزمانی دارد. اگر خواسته باشیم دولت‌های آفریقایی را از نظر زمانی به چهار دسته کلی: ۱. اقتدارهای قومی - قبیله‌ای محدود ۲. دولت‌های استعماری، ۳. دولت‌های ملی و ۴. رژیم‌های دیکتاتوری پسا استعماری تقسیم نماییم، جامعه مدنی مربوط به آخرین مرحله تشکیل دولت در آفریقا، یعنی مربوط به دوران استقرار رژیم‌های تک‌حزبی دیکتاتوری در آفریقای پس از استعمار است، چرا که اصولاً در دوره اول جوامع آفریقایی فاقد دولت‌های مرکزی بوروکراتیک و مقتدر بودند که قادر باشند به سایر بخش‌های جامعه دست‌اندازی کنند. جامعه‌های آفریقایی در ابتدا از چندین قبیله پراکنده و مستقل تشکیل شده بودند و از نظر اقتصادی دارای ساختار تولیدی ساده کشاورزی و از نظر فرهنگی فاقد انسجام و هماهنگی کافی بودند. اقتدارهای قبیله‌ای حوزه سرزمینی محدودی را شامل می‌شدند و از نظر محلی دارای خودمختاری بودند. اما در دوران استعمار، استعمارگران به انگیزه‌های مختلف درصدد نوسازی جوامع آفریقایی در حوزه‌های مختلف برآمدند. در این راستا، آنها درصدد برقراری انسجام اجتماعی، گردآوری قبیله‌های مختلف به دور یکدیگر به منظور تشکیل یک اجتماع بزرگتر، مدرن‌سازی اقتصاد و تشکیل یک دولت مرکزی و بوروکراتیک برآمدند.

به دنبال شکست برنامه‌های بازسازی جامعه، دولت و اقتصاد به‌وسیله استعمارگران، آنها این وظیفه مهم را به کارگزاران محلی و دولت‌های دست‌نشانده پس از خود واگذار کردند. پس از جنبش‌های استقلال‌طلبانه این دولت‌های ملی بودند که می‌خواستند با شعارهای برابری‌خواهانه و عدالت‌محور همه قومیت‌های آفریقایی را در ثروت و قدرت شریک کنند، و جامعه‌های آفریقایی را براساس یک هویت مشترک بازسازی کنند. اما دولت‌هایی که پس از دوران استعمار در قاره آفریقا شکل گرفتند کمتر شباهتی به دولت‌های مدرن اروپایی داشتند. طولی نکشید که دولت‌های ملی آفریقایی به رژیم‌های خودکامه تبدیل شدند و یا جای خود را بر اثر کودتا به دولت‌های خودکامه دادند. این دولت‌ها که براساس ویژگی‌هایشان بیشتر با اصطلاحاتی نظیر دولت‌های پاتریمونیال، نئوپاتریمونیال، پریندالیسم و غارت‌گر توصیف می‌شوند نه تنها نتوانستند انسجام اجتماعی را حفظ کنند بلکه بر منازعات و درگیری‌های قومی دامن

زدند، حق کنترل بر منابع اقتصادی و سیاسی را به گروه و قوم خود اختصاص دادند و از این‌رو فاصله طبقاتی را به جای کاهش افزایش دادند و به واگرایی فرهنگی و اجتماعی دامن زدند.

یک گروه از آفریقاشناسان بر مبنای مدل اقتدار یا سلطه پاتریمونیال ماکس وبر، که بر اساس آن در نظام پاتریمونیال اعضای بوروکراسی دولتی کارکنان اداری و شخصی حاکم تلقی می‌شوند و نسبت به او احساس وفاداری شخصی می‌کنند، به بررسی ویژگی‌های دولت‌های آفریقایی پرداخته‌اند. آریستد زولبرگ^۱ یکی از اولین اندیشمندانی است که بر اساس این الگو در سال ۱۹۶۶ در باره دولت‌های آفریقایی غربی این‌گونه نوشت: «حاکم و ملازمان شخصی‌اش، به اضافه یک گروه از کارمندان بلندپایه و دون‌پایه، ساتراپ‌ها (کارگزاران رده بالای سرزمین‌های تحت قیومت) و وابستگان خونی‌شان، یک گروه «اشراف بوروکراتیک» اصیل به وجود آورده‌اند، که شالوده این طبقه نه بر اساس رابطه‌اش با مالکیت، بلکه بر اساس رابطه‌اش با تشکیلات دولتی قرار دارد (لفت ویچ، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

بر اساس مطالعات براتون و وان‌دی‌وال (۱۹۹۷)^۲، ریاست محوری (تمرکز قدرت سیاسی در دست یک نفر)، حامی‌گرایی (به‌کارگیری نظام‌مند منافع شخصی برای پاداش دادن به پیروان و حامیان به‌طور مثال از طریق مشاغل، قراردادهای و پروژه‌ها)، کاربرد (یعنی سوءاستفاده) نظام‌مند از منابع عمومی یا دولتی برای اهداف شخصی (و به‌خصوص اهداف سیاسی شخصی) و برآوردن نیازهای شبکه وابستگان ساختار حکومت‌های آفریقایی را شکل می‌دهند. جی. اف میدرد^۳ (۱۹۸۲) کسب و حفظ قدرت توسط حاکمان و استفاده از قدرت برای انباشت ثروت و برآوردن نیازهای وابستگان را از ویژگی‌های دولت‌های نئوپاتریمونیال آفریقایی می‌داند. میدرد می‌گوید: در آفریقا این قدرت سیاسی است که دسترسی به ثروت اقتصادی را میسر می‌سازد. از این‌رو، دولت لقمه‌لذیذی است که هر کسی حریصانه می‌خواهد آن را بخورد. از دیگر ویژگی‌های دولت‌های نئوپاتریمونیال از نظر میدرد، خصوصی‌سازی امور عمومی، خرید و فروش

1. A. Zolberg
2. M. Bratton and N. van de walle
3. J. F. Medard

مناصب دولتی، همپالگی‌گرایی، حامی‌پروری و فساد می‌باشند. بایرت^۱ (۱۹۹۳) معتقد است در دولت‌های نئوپاتریمونیال آفریقایی، دسترسی به مشاغل، فرصت‌ها، مزایای جانبی، رانت‌ها، درآمدها و منزلت‌ها به‌نحوی روزافزون وابسته به این است که پشتیبان شما کیست و آیا او سهمی از قدرت دولتی دارد یا می‌تواند بر کسانی که صاحب چنین قدرتی هستند، نفوذ داشته باشد. او معتقد است این دولت‌ها بر محور یک شبکه شخصی عمل می‌کنند و تمرکز قدرت را از خلال وساطت خانوادگی، خویشاوندی و دوستی تضمین می‌کنند.

ژوزف^۲ (۱۹۸۳ و ۱۹۸۷) مفهوم پربند^۳ ماکس وبر را در مورد دولت نیجریه به کار برد. پربندالیسم برای وبر در جایی به وجود می‌آید که تصدی یا کنترل یک اداره به دارنده آن اجازه می‌دهد تا در برابر برعهده‌گرفتن وظایف واقعی یا خیالی، پاداش و رانت دریافت دارد. بنا به عقیده ژوزف، این وضعیت در مورد نیجریه وجود دارد و در آن اشغال مناصب متعدد دولتی، دسترسی به آنچه را که در واقع رانت‌ها و پاداش‌های فاسد را به‌وجود می‌آورد، تضمین می‌کند؛ ادارات دولتی این کشور در جهت منافع شخصی صاحبان آن ادارات و نیز گروه‌های مرجع و حامی‌هایشان مورد استفاده قرار می‌گیرند (همان: ۱۵۲).

اوانز^۴ (۱۹۹۵) در بررسی ساختار دولت‌های آفریقایی اصطلاح دولت‌های غارت‌گر را به‌کار می‌برد. او دولت‌های غارت‌گر را دولت‌هایی می‌داند که «به استخراج مقادیر زیادی از منابع زیرزمینی اقدام می‌کنند اما مازاد قابل سرمایه‌گذاری را صرف امور رفاه عامه مردم نمی‌کنند بلکه در سایر موارد دیگر هزینه می‌کنند. از این‌رو، این دولت‌ها نمی‌توانند اقتصاد کشورهای آفریقایی را متحول کنند. کسانی که کنترل چنین دولت‌هایی را در دست دارند، همچون شکارچی‌ای که طعمه‌اش را بیشتر برای رفاه خود می‌خواهد، بدون هرگونه ملاحظه به غارت شهروندان می‌پردازد». لوی (۱۹۸۹)^۵ بر این اعتقاد است که همه حاکمان درصدد به دست آوردن عوایدی حتی‌الامکان بیشتر از مردم

1. J. F. Bayart

2. Joseph

۳. Prebend حقوقی که از محل درآمد کلیسایی به عضو انجمن کشیشان پرداخت می‌شود.

4. P. B. Evans

5. M. levi

و استفاده از آن در جهت منافع خودشان یا برای ارتقای قدرت شخصی‌اشان می‌باشند (همان: ۱۶۱).

باتوجه به ویژگی‌های خاصی که دولت‌های آفریقایی داشته و دارند، بحث درباره دموکراسی‌خواهی یا جامعه مدنی با بحث درباره دولت‌های آفریقایی ارتباط دارد و یکی از مهمترین اهداف تأسیس جامعه مدنی بر محور محدودکردن اقتدار دولت متمرکز گردیده است. در کنار آن، جامعه مدنی می‌بایستی فعالیت‌های خود را بر مطالبات دموکراسی‌خواهانه‌ای نظیر رعایت حقوق بشر و شهروندی، به‌ویژه احترام به آزادی‌های فردی از سوی دولت، تأمین نیازهای مادی و معنوی مردم که دولت از عهده آنها به‌تنهایی برنمی‌آید و در نهایت، ایجاد بسترهای مناسب برای انحلال سیستم‌های تک‌حزبی و از بین‌رفتن نظام‌های خودکامه غارتگر متمرکز می‌کرد. باوجود اینکه اکثریت مردم آفریقا دغدغه نان دارند و امیدوارند حداقل هرچه زودتر راه برون‌رفتی از بحران‌های دائمی اقتصاد پیدا شود و وضعیت اقتصادی آنها رو به بهبودی رود، اما طبقه متوسط و به‌خصوص روشنفکران آفریقا به‌خوبی به این مهم پی برده‌اند که نیل به یک توسعه اقتصادی پایدار در درجه اول مستلزم ایجاد یک دولت دموکراتیک است که از دل یک جامعه مدنی سالم و فرا قومی بیرون می‌آید.

باتوجه به مقدمه بالا، مقاله حاضر در پی پاسخ‌گویی به چند سؤال اساسی است؟

۱. آیا ایجاد یک جامعه مدنی در آفریقا ضرورت دارد؟
۲. چه برداشت‌هایی از جامعه مدنی آفریقایی وجود دارد؟
۳. آیا امکان تحقق جامعه مدنی آفریقایی وجود دارد؟
۴. چه ویژگی‌هایی جامعه مدنی آفریقایی را از سایر جامعه‌های مدنی توسعه‌یافته متمایز می‌سازد؟

۵. موانع موجود بر سر راه جامعه مدنی آفریقایی چیست؟

برای پاسخ به سئوالات بالا موضوعات مقاله حاضر را در سه بخش دنبال می‌کنیم: در بخش اول، رویکردهای آفریقایی به جامعه مدنی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در بخش دوم، ویژگی‌های جامعه مدنی آفریقایی و نیز آسیب‌ها و بیماری‌های آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. بخش سوم مقاله به خلاصه و نتیجه‌گیری از مباحث مطرح شده اختصاص می‌یابد.

۱. رویکردهای آفریقایی به جامعه مدنی

به‌طور کلی دو تعبیر و معنی مختلف از جامعه مدنی در آفریقا وجود دارد که عبارتند از:

الف) جامعه مدنی به مثابه قدرت مخالف دولت.

ب) جامعه مدنی به منزله نهادهای واسطه بین خانواده و دولت.

الف) جامعه مدنی به مثابه حریف مخالف دولت

برخلاف کشورهای آسیایی و خاورمیانه پیشینه تاریخی دولت در آفریقا زیاد طولانی نیست. در میان بیش از ۵۰ کشور آفریقایی تنها دو کشور مصر و اتیوپی سابقه دیرینه‌ای در برخورداری از نظام‌های سیاسی متمرکز دارند. البته همین دو کشور نیز در این مورد یک تفاوت اساسی با هم دارند، چرا که در کشور اتیوپی اقتدار بومی حتی در دوران استعماری دوام آورده، در حالی که در مصر در مقاطع مختلف زمانی این اقتدار بر اثر اشغال کشور به‌وسیله قوای خارجی و یا امپراطوری‌های بزرگ از میان رفته است. البته در برخی دیگر از کشورهای آفریقایی نظیر نیجریه و غنا هم تمرکزهای سیاسی بومی وجود داشته‌اند که دارای قلمروی محدودی بوده‌اند و تنها بخش کمی از سرزمین‌های امروزی این کشورها را تحت فرمان خود داشته‌اند. در سایر مناطق آفریقا نیز تا قبل از ورود استعمار تنها اقتدارهای قبیله‌ای حاکم بوده‌اند و این قبایل در مناطق مختلف این قاره با تراکم و پراکندگی‌های متفاوتی سکونت داشته‌اند (ساعی، ۱۳۸۴: ۲۳۱)

به علت فقدان یک حکومت مرکزی قوی در کشورهای آفریقایی در گذشته، همه این جوامع از مشکل نظم و انسجام اجتماعی رنج می‌برده‌اند، اما استعمارگران به‌منظور برقراری نظم اجتماعی، تسهیل حاکمیت خود و تضمین حضور و کنترل خود بر حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این جوامع در برخی از کشورهای آفریقایی به‌ویژه آنها که وسعت سرزمینی و تنوع اجتماعی بیشتری داشتند، نهادهای حکومتی متمرکزی ایجاد کردند. آنها توانستند با به‌کارگیری بومیان به عنوان کارگزاران اداری و نظامی شیوه‌های حکومتی دیوان‌سالارانه را اجرا کنند. این امر در جوامع آفریقایی اگر چه باعث ادغام سیاسی جماعات و قبایل متفرق در حول یک دولت مرکزی شد، اما این

نوع ادغام کامل و ارگانیک نبود و حتی بعد از اینکه این سرزمین‌ها به استقلال سیاسی دست یافتند و دولت‌های ملی شکل گرفتند، مسئله انسجام و وحدت ملی همچنان به‌عنوان یکی از مسائل مهم و جدی آفریقا باقی ماند (همان: ۲۳۲). بنابراین، وضعیتی پیش آمد که می‌توان آن را همزمانی ناهمزمانی‌ها گفت، یعنی یک دولت نظامی-اداری مدرن استعماری در برابر یک جامعه از نظر اقتصادی عقب‌مانده و از نظر فرهنگی ناهمگون و نامنسجم شکل گرفت (Tetzlaff, 1977: 133).

از این‌رو، هر دولت پسا استعماری نماینده یک یا چند گروه قومی محدود بود و منافع همه گروه‌ها و نیروهای اجتماعی را پشتیبانی نمی‌کرد. این مسئله باعث می‌شد که همیشه درگیری بین گروه‌ها و اقوام خارج از قدرت با قوم یا ائتلاف اقوام حاکم وجود داشته باشد. از این منظر، یک جامعه مدنی قوی در درجه اول به معنی این بوده است که سایر نیروهای قومی-اجتماعی خارج از دولت بتوانند قدرتی تشکیل بدهند که در برابر قدرت دولت قرار گیرد و از حقوق آنها شامل حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌های دولتی، سهم‌خواهی از منابع ثروت اقتصادی کشور و برخورداری‌های اجتماعی دفاع کند (همان: ۲۹).

از این‌رو باتوجه به قدرت جامعه در برابر قدرت دولت، دولت‌های آفریقایی بستگی به عملکردشان در برابر جامعه دارای معانی دوگانه‌ای بوده‌اند: از یک سو، دولت به‌عنوان نظامی از کارکردهای نهادی شده برای بازتولید جامعه‌ای انسجام یافته، یا به عبارت دیگر، دولت به‌عنوان دستگاهی فراطبقه‌ای و بی‌طرف برای پاسداری از صلح و نظم اجتماعی، و از سوی دیگر، دولت به‌عنوان نهادی برای تشدید تضادهای اجتماعی و ایجاد واگرایی اجتماعی. این امر بستگی داشته است به درجه عمومیت دولت‌ها؛ یعنی به این امر که یک دولت منافع چند درصد از گروه‌ها و قومیت‌ها را نمایندگی می‌کرد. از این‌رو، هر چه منافع عمومی به‌صورت جامع‌تر و غیرشخصی‌تر توسط دولتی مورد استفاده قرار می‌گرفت، به همان اندازه نیز قدرت مبتنی بر توافق عمومی آن دولت نیز گسترش می‌یافت. عکس این موضوع نیز صادق بود؛ یعنی: هر چه قدر صاحبان دولتی نسبت به توزیع منابع عمومی شامل پست‌ها و مقامات دولتی و اداری، امتیازات اقتصادی، مجوزها، حقوق و ثروت عمومی بسته‌تر و ناعادلانه‌تر عمل می‌کردند، به همان اندازه نیز اعتماد عمومی سایر قومیت‌ها نسبت به شایستگی‌های آنها در اداره عادلانه جامعه کاهش می‌یافت و دولت مجبور می‌شد برای حفظ امتیازات خود به زور و اجبار

متوسل شود و دیگر قومیت‌ها را کنار بزند. در این مورد، منابع تأمین‌کننده درآمد و ثروت دولت شامل منابع و مواد اولیه خام و کمک‌های خارجی نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت دولت در برقراری ثبات سیاسی بازی می‌کردند. از این‌رو، در ادبیات جدید علوم اجتماعی درباره نقش دولت‌های محلی در توسعه، اعتقاد به این موضوع وجود دارد، که طبقه دولتی ناکارآمد می‌تواند یکی از موانع جدی بر سر راه توسعه باشد؛ همچنان که دولت‌های محلی خودسر در آفریقا این‌گونه بودند و هرگز نتوانستند محرک‌های لازم برای توسعه اقتصاد آزاد را در آفریقا فراهم آورند، بلکه برعکس حرکت‌های خودجوش بخش خصوصی را نیز کند کرده و خود به‌عنوان تسریع‌کننده یک تغییر اقتصادی نامنظم و فروپاشی دولت‌گرایی عمل کرده‌اند.

در سه دهه اول پس از استقلال آفریقا، رابطه بین دولت و جامعه به ضرر قدرت کنترل دولت بوروکراتیک تغییر پیدا کرد. به‌طور مثال، رُت چایلد^۱ و لاوسن^۲ دولت‌های آفریقایی را براساس چهار نوع رژیم‌های سلطه یعنی دموکراسی اکثریتی^۳، دموکراسی قراردادی^۴، دولت پوپولیستی^۵ و دولت کورپوراتیستی^۶ تقسیم کردند. براساس نظر محققان مورد اشاره، همه تلاش‌ها برای دموکراتیزه کردن آفریقا بر این هدف قرار گرفت که یک دولت بوروکراتیک کارآمد در کنار یک جامعه فعال و کارآمد و از نظر اقتصادی توسعه‌یافته هم‌زمان در کنار هم رشد کنند. در این راستا می‌بایستی اقتصاد کشاورزی بومی دگرگون می‌شد و قدرت رقابت در بازارهای جهانی را پیدا می‌کرد.

در مباحث متأخرتر مربوط به دولت و جامعه مدنی در آفریقا ارنست هیلبریاند^۷ از منظر تز دوگانگی دولت و جامعه مدنی علت عدم موفقیت دولت آفریقایی را تنها به فساد در درون نخبگان سیاسی نمی‌داند، بلکه این ناتوانی را به‌عنوان یک فرایند دوجانبه که یکدیگر را تکمیل می‌کنند؛ یعنی نابودی هم‌زمان ساختارهای اجتماعی توسط دولت و نیز نابودی دولت از سوی یک جامعه ماقبل مدرن سنتی که براساس اصول و ارزش‌های جمعی شکل گرفته است، می‌داند. از این‌رو، حکومت‌های آفریقا از ایجاد یک

1. Rothchild
2. Lawason
3. Majoritarian Democracy
4. Pacted Democracy
5. State of Populismus
6. State of Corporatism
7. Ernst Hillebrand

بوروکراسی مدرن که بتواند فرایندهای رشد اقتصادی را هدایت کند، ناتوان بودند؛ به طور مثال، در حالی که برطبق اصول بوروکراسی از زمامداران دولتی انتظار می‌رفت که رفتاری بی‌طرفانه، غیرحزبی و مستقل از گروه‌های اجتماعی - قومی از خود بروز بدهند و کسب منافع شخصی را از طریق رسمی دنبال نکنند، آنها در عمل به این مسئله پی برده بودند که فرهنگ قومی جدایی بین امور خصوصی و امور عمومی را نمی‌پذیرد؛ نتیجه این روی هم قرارگرفتن‌ها معلوم بود: تعمیم نقض مقررات بر همه سطوح اداری، کنارگذاشتن اصول بوروکراسی مدرن از ادارات دولتی، مؤسسات و سازمان‌های عمومی آفریقا شامل مدارس، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها و... (Hillebrand, 1994: 71).

همچنین، نظریه‌ها دیگری وجود دارند که رابطه بین دولت و جامعه را براساس فقدان استقلال رفتاری بین سه عنصر دولت، اقتصاد و جامعه توضیح می‌دهند. به طور مثال، گئورگ الورت^۱ معتقد است که رفتار دولت‌های آفریقایی مبتنی بر زور و اجبار است و دارای ماهیتی نظامی می‌باشد. بر این اساس، ابتکارات فردی اهمیتی ندارند و افراد باید مطابق دستورالعمل‌های مافوق عمل کنند. تقسیم‌بندی خشک اداری - نظامی رفتارهای سیاسی به نظر نویسنده باعث می‌شوند که تکثرگرایی و خلاقیت که لازمه یک جامعه مدنی آزاد است، از بین بروند. در یک جامعه محروم از تکثرگرایی نوین مانند جوامع آفریقایی دولت‌ها درآمدهای اقتصادی خود را از راه‌های فشار و زور تأمین می‌کنند و آن را بیشتر برای کسب اعتبار خود هزینه می‌کنند. این کار باعث مقاومت مردم در برابر دولت‌ها می‌شود؛ رانت‌خواران به‌عنوان مشتریان دولت‌ها در نظر گرفته می‌شوند که به‌وسیله دولت‌ها به وجود آمده و هدایت می‌شوند؛ همه فعالیت‌های اقتصادی در این جوامع مغلوب اراده خودسرانه و کنترل دولت‌ها می‌گردند.

آشیل مبییم^۲ روش اقتصادی و سیاسی ارشادی مطلقه را شاخص دولت آفریقایی قلمداد می‌کند و بر این مهم اشاره می‌کند، که قدرت نباید طوری اعمال شود که منجر به مانعی برای آزادی‌های فردی و سرکوب خلاقیت‌های آفرینندگی فرد شود. به نظر وی، با از بین بردن قدرت مطلقه دولت می‌توان در درجه اول پویایی و خلاقیت درونی فرد را آزاد نمود. به نظر وی، مطلقه‌بودن قدرت دولت با نحوه توزیع درآمدهای رانتی تقویت و پشتیبانی می‌شود. بنابراین، درگیری‌های قومی که تاکنون رخ داده است،

1. Georg Elwert
2. Achille Mbeme

ریشه در دسترسی نامساوی گروه‌های اجتماعی - قومی مختلف به منابع و درآمدهای رانتهی و مشارکت نابرابر در تصمیم‌گیری‌های دولتی داشته است. طبیعی است که در یک چنین شرایطی بی‌رحمی، اجبار و زور شاخص‌های تعیین‌کننده رفتار سیاسی باشند و حقوق اقوام به یکسان مورد احترام قرار نگیرد و امکان مشارکت گروه‌های اجتماعی در قالب نهادها و سازوکارهای مشارکتی سیاسی نظیر احزاب و انتخابات و براساس احترام به حقوق متقابل و یکسان به حداقل ممکن خود برسد. از این‌رو، نظام‌های تک‌حزبی در زمان حاکمیت خود در این منطقه به‌طور برنامه‌ریزی‌شده‌ای همه فرصت‌ها را برای شکل‌گیری سازمان‌های میانجی دولت و جامعه از بین بردند و همه گروه‌ها را تحت نظارت و کنترل دولتی قرار دادند. در واقع می‌توان ادعا کرد، که هیچ حقوق سیاسی وجود نداشت که بتوان به‌واسطه آنها مقامات و پست‌های اداری را مدیریت کرد. به طور خلاصه، می‌توان گفت که دولت از دل کل جامعه بر نخاسته بود و لذا معرف جامعه نیز نبود، بلکه دولت خودش را به‌عنوان یک دولت پسا استعماری در مقابل جامعه قرار داده بود. تسلط دولت بر منابع درآمدی نه تنها کمکی به انباشت سرمایه در بخش اقتصاد کشاورزی بومی نکرد، بلکه در خدمت ارتقای وضع اقتصادی برخی از گروه‌های قومی و قبیله‌ای خاص که به قدرت نزدیک بودند قرار گرفت و تضادهای اجتماعی را دامن زد و باعث بی‌ثباتی سیاسی هر چه بیشتر جوامع آفریقایی شد (Bierschenk, 1993: 40).

براساس نظر گودرون لشن من^۱ به علت حاکمیت طولانی‌مدت نظام‌های تک‌حزبی در آفریقا حل مسالمت‌آمیز تضادها مقدور نبود، زیرا آنها اختلاف منافع و دیدگاه‌ها را در حوزه سیاسی به رسمیت نمی‌شناختند و از این‌رو، به جای نهادهای مدرن مدنی سازمان‌های قومی و خویشاوندی مافیایی را تقویت کردند. با توجه به تنوع علایق مختلف قومی در یک جامعه استبدادزده ناهمگن می‌بایستی همه توافق‌ها به‌صورت غیررسمی شکل می‌گرفتند؛ به هر تلاشی برای برپایی سازمان‌های داوطلبانه خودمختار پاسخ داده نمی‌شد؛ دگراندیشی‌ها تحمل نمی‌شدند و اختلاف سلیقه‌ها انکار می‌شدند. در سازمان‌های قومی و خویشاوندی عوامل حاشیه‌ای در شکل‌گیری قدرت اجتماعی نقش داشتند؛ توافقاتی خصوصی، روابط تابعیتی یا مرید مرادی، مبادله منافع بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان از جمله سازوکارهایی بودند که به‌وسیله آنها

1. Gudrun Lechenmann

سازمان‌های سنتی می‌توانستند به قدرت اجتماعی نایل آیند و به واسطه آن به چانه‌زنی با قدرت سیاسی بپردازند (Lechenmann, 1997: 192).

ب) جامعه مدنی به مثابه نهادهای واسطه بین دولت و خانواده

در برداشت جدیدتری از جامعه مدنی بر انواع نهادها و سازمان‌های آزاد، خودجوش و داوطلبانه اشاره می‌شود که بین دولت و جامعه قرار می‌گیرند. این نهادها از منافع متکثر گروه‌های اجتماعی دفاع می‌کنند و حامل فعالیت‌های عام‌المنفعه مشخصی نیز می‌باشند. براساس این رویکرد، جامعه مدنی شامل مجموعه‌ای از نهادها، سازمان‌ها، سندیکاها، بنیادهای خودیاری و حمایتی، سازمان‌های توسعه‌ای، انجمن‌های مذهبی، اتحادیه‌های شغلی و کاری، همچنین کلوپ‌ها و اتحادیه‌های ورزشی و نیز جنبش‌های اجتماعی می‌شوند، که در ویژگی‌هایی مانند غیردولتی بودن، خودجوش بودن، مستقل بودن و داوطلبانه بودن مشترک هستند.

علی‌رغم تلاش‌های فراوان برای طبقه‌بندی نهادهای جامعه مدنی براساس معیارهای معتبر، تا به حال یک تقسیم‌بندی قانع‌کننده‌ای از آنها صورت نگرفته است. برای این طبقه‌بندی می‌بایستی حداقل دو معیار به شرح زیر مورد توجه قرار گیرند:

اول، نوع فعالیت یا کارکرد مادی و معنوی که این نهادها به عهده دارند.

دوم، کسانی که تحت پوشش این سازمان‌ها قرار می‌گیرند.

دیتر نویبرت^۱ با توجه به دو ملاک بالا، چهار نوع سازمان مدنی را به شرح زیر

تفکیک می‌کند:

۱. سازمان‌های حمایتی: منظور سازمان‌هایی است که فقط از منافع اعضای

خود حمایت می‌کنند و غیر اعضا را شامل نمی‌شوند.

۲. سازمان‌های حقوقی یا وکالتی: این سازمان‌ها از منافع اعضای غیر عضو دفاع

می‌کنند و دارای کارکرد وکیل مدافع هستند.

۳. سازمان‌های خدماتی: کارکرد اصلی این سازمان کمک به اعضای خود در

رفع مشکلات است. این نوع از سازمان‌ها بیشتر خودیار هستند و از همکاری اعضای خود بهره می‌برند.

1. Dieter Neubert

۴. سازمان‌های غیردولتی فراگیر: سازمان‌هایی هستند که به اعضای غیر از خود کمک می‌کنند؛ سازمان‌های خدماتی یا NGOsهایی که اهداف فراسازمانی را تعقیب می‌کنند شامل سازمان‌های توسعه‌ای و بهداشتی و طرفداران حقوق بشر و زنان در این طبقه‌بندی جای می‌گیرند.

در عین حال، سازمان‌های بسیاری وجود دارند که دارای کارکردهای دوگانه یا چندگانه هستند و لذا در دو یا چند طبقه جای می‌گیرند؛ برای مثال سندیکاها که در رده اول طبقه‌بندی قرار می‌گیرند و بیشتر باید از منافع اعضای خود دفاع کنند، در مواردی نیز به اعضای خود خدماتی ارائه می‌دهند. یا سازمان‌های خدماتی هم‌زمان نیز وظیفه وکیل مدافع مشتریان خود را نیز تقبل می‌کنند؛ برای مثال سازمان‌های ترویج و توسعه کشاورزی که برای دفاع از حقوق کشاورزان تلاش می‌کنند.

همچنین باید بین سازمان‌های غیردولتی آفریقایی و سازمان‌های غیردولتی غیرآفریقایی (غربی) که در آفریقا فعال هستند، تمایز قائل شد. سازمان‌های غیردولتی غربی اگرچه در آفریقا فعال هستند، اما جزیی از جامعه مدنی اروپا و آمریکای شمالی محسوب می‌شوند و نمی‌توان جامعه مدنی آفریقا را براساس آنها تجزیه و تحلیل کرد (Neubert, 1992: 31).

براساس تقسیم‌بندی دیگری از هیله براند می‌توان انواع سازمان‌ها و گروه‌های مدنی آفریقا را در چهار طیف زیر قرار داد:

۱. گروه‌های سنتی جدید

۲. گروه‌های خودیار و حمایتی (ذینفع) سنتی

۳. گروه‌ها و فرقه‌های سنتی

۴. سازمان‌های غیردولتی بومی

در زیر به توضیح بیشتر این گروه‌ها و سازمان‌ها براساس توضیحات هیله براند

می‌پردازیم:

۱. گروه‌های سنتی جدید

گروه‌های سنتی دارای ماهیت جمعی هستند و ریشه در ساختارهای خانوادگی، قبیله‌ای و قومی دارند؛ روابط درونی آنها شخصی، صمیمانه و مبتنی بر وفاداری‌های

خویشاوندی و خونی است تا رسمی و سازمانی. این گروه‌ها تلاش می‌کنند تا با نزدیکی به قدرت و همکاری با دولت منابع اقتصادی دولتی را برای اعضای خود قبضه کنند و نیز بر تصمیم‌گیری‌های دولتی به نفع خود تأثیر بگذارند. گروه‌های سنتی باتوجه به ضعف سازمان‌های رسمی حمایتی در کشورهای آفریقایی نقش گروه‌های نفوذی را بازی می‌کنند و با ایجاد شبکه‌های مافیایی شکاف بین دولت و قومیت‌های خارج از قدرت را تاحدودی پر می‌کنند. این گروه‌ها از سویی، با ساختارهای سنتی رهبری مشروعیت پیدا می‌کنند و از سوی دیگر، از مزایای فرایندهای غیررسمی و غیربوروکراتیک تصمیم‌گیری و نیز هنجارهای سنتی و احساس وظیفه و تکلیف در برابر خانواده و اعضای خود بهره‌مند می‌شوند. در واقع، می‌توان گفت که دلیل ایجاد و تداوم شبکه‌های غیررسمی قدرت در کنار ساختار رسمی بوروکراتیک عدم موفقیت دولت‌های آفریقایی در ایجاد یک الگوی سلطه عقلانی مبتنی بر بوروکراسی مدرن در کشورهای آفریقایی است. اما نباید فراموش کرد که این گروه‌ها به دلیل سازماندهی قومی که دارند، می‌توانند به انگیزه‌های مختلف در برابر دولت توتالیتر قرار گیرند و بدین‌وسیله به هم‌پیمانان استراتژیک دموکراسی تبدیل شوند و یا از نیروهای طرفدار دموکراسی حمایت کنند، اگرچه انگیزه اولیه آنها برای مقابله با دولت انگیزه‌های تاکتیکی است تا اعتقادی.

۲. گروه‌های خودیار و حمایتی

گروه‌های حمایتی در آفریقا عبارتند از سندیکاها، اتحادیه‌های اقتصادی، سازمان‌های مستقل مشاغل آزاد شامل اتحادیه پزشکان، وکلا و روزنامه‌نگاران و کانون‌های مستقل کارمندان دولت شامل کانون معلمان. سازمان‌های حمایتی در آفریقا به مانند هر جای دیگر بیشتر در مناطق شهری فعال هستند و در مناطق روستایی گروه‌های سازمان‌یافته بسیار کم هستند یا اصلاً وجود ندارند. در آفریقا تعداد بسیار زیادی از سازمان‌های خودیار وجود دارند که با کمک و حمایت‌های خارجی نقش مهمی در کمک به مردم فقیر برای ادامه زندگی و رفع کمبودهای اساسی آنها بازی می‌کنند، زیرا دولت‌های آفریقایی از ارائه خدمات اساسی به مردم خودشان ناتوان هستند. اگرچه سازمان‌های خودیار امدادی در آفریقا دارای ماهیت اقتصادی هستند، اما آنها برای ادامه فعالیت خود سیاسی می‌شوند. اگرچه این سازمان‌ها مطابق با معیارهای

ارزیابی سازمان‌های مدنی اروپایی مانند، در اختیار داشتن منابع مالی و میزان سازمان‌دهی نسبت به سازمان‌های اروپایی مشابه خود، در مجموع ضعیف می‌باشند، اما از آنجایی که آنها به اجبار یا به اختیار به تدریج در نظام تک‌حزبی حل می‌شوند، در دموکراتیزه کردن نظام سیاسی نقش مهمی بازی می‌کنند. از این‌رو، گروه‌ها و سازمان‌های حمایتی که فراتر از مناطق محلی و قومی فعالیت می‌کنند، می‌توانند به یک جنبش اجتماعی توسعه پیدا کنند؛ جنبشی که هدفش ایجاد تغییرات اساسی اجتماعی در جامعه آفریقایی باشد.

۳. فرقه‌ها و گروه‌های مذهبی

به نظر هیلی براند، در نیم قرن گذشته نهادهای مذهبی در تقریباً همه جوامع آفریقایی به طور شگفت‌انگیزی رشد کرده‌اند. وی دلایل این رشد را در عوامل مختلفی از جمله در ناموفق بودن روند نوسازی آفریقا، ضعیف شدن هویت فرهنگی، واگرایی اجتماعی، شکاف طبقاتی، ناکارایی دولت‌های ملی در تأمین نیازهای اساسی مردم جستجو کرده است. از این‌رو، بسیاری از سازمان‌های فرقه‌ای - مذهبی برای پاسخ به نیازهای اساسی مادی و نیز معنوی اعضای خود و غیر اعضا در این دوره تأسیس شده‌اند. گروه‌های مذهبی ضمن تأسیس انواع بنیادهای خیریه که به افراد فقیر کمک‌های مادی اعطا می‌کنند، همچنین آموزش‌های مذهبی ارائه می‌دهند و درصدد پاسخ‌گویی به بحران‌های هویتی و قومیتی برمی‌آیند (Schmitt, 2000: 308).

۴. سازمان‌های غیردولتی بومی

تحت عنوان سازمان‌های غیردولتی می‌توان از انواع مختلف سازمان‌ها، از سازمان‌های انسان‌دوستانه گرفته تا سازمان‌های آموزشی - تحقیقاتی و نیز بنیادهای خیریه نام برد. این ارگان‌ها بیشتر در جوامع شهری استقرار دارند و توسط طبقه متوسط شهری مدیریت و رهبری می‌شوند (همان: ۳۰۹). از ویژگی‌های دیگر این نهادها وفاداری آنها به ارزش‌های مذهبی و فرهنگی بومی است. از این‌رو، آنها دارای قدرت اثرگذاری فراوانی بر مردم بوده و می‌توانند حمایت نهادهای محلی را به خود جلب کنند. منابع مالی این سازمان‌ها با کار افتخاری، کمک‌های مالی مردمی و نیز خدماتی که ارائه

می‌دهند، تأمین می‌شود. از آنجایی که این سازمان‌ها به صورت داوطلبانه و خودجوش شکل گرفته و دارای ساختار غیر بوروکراتیک هستند، انجام امور در آنها سریع‌تر از سازمان‌های دولتی صورت می‌گیرد و در آنها به ابتکارات، نوآوری‌ها، و خلاقیت‌های فردی بسیار بها داده می‌شود. اعضای این سازمان‌ها اغلب به صورت افتخاری فعالیت می‌کنند و علاقه خاصی نسبت به توسعه کشورشان دارند. این سازمان‌ها ارتباط مستقیمی با مردم دارند و لذا افکار عمومی از آنها انتظار دارد که در برابر مسائل اجتماعی- سیاسی بی‌تفاوت نبوده و در مباحث توسعه سیاسی وارد شده و روند دموکراسی‌سازی را پشتیبانی کنند (Neubert, 1997: 224). مبنای مشروعیت این سازمان‌ها نه از سنت بلکه از عملکرد آنها و اهدافی که دنبال می‌کنند، ناشی می‌شود.

سازمان‌های غیردولتی که در حوزه‌های انسان‌دوستانه و در رابطه با مسائل حقوق بشر و حقوق شهروندی فعال هستند، دارای ساختاری مدرن می‌باشند و به دفاع از حقوق اساسی مردم در برابر اجحاف دولت می‌پردازند. این سازمان‌ها که دارای کارکرد وکالتی هستند، خود را مدافع گروه‌های محروم، تحت ستم و حاشیه‌ای جامعه قلمداد می‌کنند و به دفاع از گروه‌های حذف شده از جامعه می‌پردازند. همچنین سازمان‌های غیردولتی‌ای وجود دارند که به اجرای پروژه‌های ملی توسعه مشغول هستند. از آنجایی که فعالیت این نوع سازمان‌های توسعه‌ای بر رفاه مردم متمرکز است و با توجه به اینکه دولت‌های آفریقایی به دلیل ساختار فراقانونی و بوروکراتیک که دارند، نقش کمی در تأمین رفاه مردم بازی می‌کنند، لذا این نوع سیاسی‌شدن سازمان‌ها امری اجباری و طبیعی جلوه می‌کند (Schmitt, 2000: 309).

دیتر نویبرت در کتاب خود به نام «واقعیت‌های اجتماعی و امیدهای توسعه سیاسی»^۱ با انجام مطالعات موردی طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ میلادی در مورد سازمان‌های غیردولتی دو کشور گینه و رواندا به نقش سیاسی سازمان‌های غیردولتی در این دو کشور اشاره نموده است. بر اساس نظر مؤلف، سازمان‌های غیردولتی در این کشورها در درجه اول سعی می‌کنند که استقلال خود را در برابر دولت حفظ کنند. تقریباً همه سازمان‌های غیردولتی تلاش می‌کنند که این هدف را از طریق استراتژی

1. Neubert Deter 1994, Entwicklungspolitische Hoffnungen und Gesellschaftliche Wirklichkeit. Eine Vergleichende Länderfallstudie von Afrikanischen Nicht-Regierungsorganisationen in Kenya und Ruanda, Habilitationsschrift, Berlin.

دفاعی یعنی موضع‌گیری‌های سیاسی محتاطانه در برابر مسائل سیاسی دنبال کنند. از استثنائات معدودی که بگذریم، سازمان‌های غیردولتی اغلب در برابر موضوعات سیاسی عمومی و نیز تخصصی موضع‌گیری شفاف‌تری اتخاذ نمی‌کنند، تا همچنان غیرسیاسی باقی بمانند. آنها تلاش می‌کنند که تا آنجایی که مقدور است برای حفظ فضای عمومی ایجاد شده جهت فعالیت خود موجبات ناراحتی و واکنش منفی دولت را بر علیه خود فراهم نکنند. براساس مطالعات مؤلف، سازمان‌های غیردولتی رواندا در فرایند رشد دموکراسی این کشور طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ به صورت بسیار نامطمئنی از فضاهاى سیاسی موجود استفاده کردند. از سویی، آنها اعلام کردند که غیرحزبی هستند، از سوی دیگر، رهبران آنها در احزاب سیاسی فعالیت داشتند و از موقعیت خود برای پیشبرد اهداف سیاسی استفاده می‌کردند. بر اساس نظر نویبرت، از سال‌ها پیش در گینه فضا برای عمل سیاسی بازتر از رواندا بوده است. البته این فضا به وسیله تعداد کمی از سازمان‌های غیردولتی گینه مورد استفاده قرار گرفته است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت، که اجازه فعالیت‌های سیاسی برای تعداد معدودی از سازمان‌های غیردولتی توسط دولت گینه سرپوشی بوده است برای ممنوعیت‌های اعمال شده دولتی برای اکثر سازمان‌های غیردولتی در این کشور.

براساس نظر نویبرت، دولت‌ها در هر دو کشور مورد بررسی حیطه وظایف NGOها را محدود به بر آورده کردن نیازهای اساسی مردم و کاهش تضادهای اجتماعی می‌دانند. در این صورت، سازمان‌های غیردولتی برای انجام فعالیت‌های خود نیاز به میزانی فضای آزاد دارند. در عین حال، NGOها دولت را به مبارزه می‌طلبند؛ در کنار انتقادات محدودی که به سیاست‌های دولت وارد می‌کنند، توان برنامه‌ریزی دولت را محدود می‌کنند. آنها به دولت فشار وارد می‌کنند تا پروژه‌ها را براساس بودجه حمایت کرده یا به اجرا در آورد. همچنین، موضوع مهم دیگری نیز وجود دارد که معمولاً نادیده گرفته می‌شود و آن این است که، دولت‌های آفریقایی نیز امروزه از طریق کارایی‌شان برای رفع نیازهای شهروندان کسب مشروعیت می‌کنند. از آن جایی که سازمان‌های غیردولتی نقش کارکردی نیز در این زمینه دارند، تاحدودی پا جای پای دولت می‌گذارند. از این‌رو، آنها خواسته یا ناخواسته به مشروعیت‌زدایی خزنده و تدریجی اقتدار دولت کمک می‌کنند (Neubert, 1997: 235).

ناعمی چازان^۱ هم‌عقیده با بسیاری از محققان مسائل آفریقا بر این عقیده است، که یک رابطه کارکردی بین توسعه جامعه مدنی و دموکراتیزه‌شدن جوامع آفریقایی وجود دارد. از این‌رو، به نظر وی بهتر است که طبقه‌بندی سازمان‌های داوطلبانه جامعه مدنی براساس شناخت این رابطه صورت گیرد. بر این اساس، می‌بایستی سازمان‌ها و گروه‌ها برای پیوستن به جامعه مدنی دارای دو ویژگی مهم باشند:

۱. آنها باید از نظر سازمانی از دولت مستقل باشند و ضمن اینکه در برابر وی موضعی انتقادی دارند، قدرت انحصاری وی را به رسمیت بشناسند و در این جهت حرکت کنند که بتوانند بر تصمیم‌گیری‌های دولتی تأثیر بگذارند بدون اینکه زمانی قصد دراختیار گرفتن قدرت را داشته باشند.

۲. سازمان‌های جامعه مدنی باید منش و روش دموکراتیک داشته باشند و از اصول دموکراتیک در سطح نظری دفاع کنند و در عمل نیز آنها را در روابط درون-سازمانی به کار گیرند.

از این‌رو، براساس دو ملاک فوق، گروه‌های مذهبی و فرقه‌ای بنیادگرا یا گروه‌های قومی و شبه‌ملی تندرو که اهداف تجزیه‌طلبانه را دنبال می‌کنند، به جامعه مدنی تعلق ندارند. چازان براساس ملاک‌های فوق بین سه نوع از سازمان‌های جامعه مدنی آفریقا به شرح زیر تمیز قائل می‌شود:

- سازمان‌هایی که دارای جهت‌گیری‌های ارزشی و هنجاری هستند مانند کلیساها، سازمان‌های حقوق بشری و سازمان‌های مبارزه با مفاسد.

- سازمان‌های دفاع از منافع (ذینفع) سنتی شامل سندیکاها، اتحادیه‌های کارفرمایی، گروه‌های زنان و نیز سازمان‌های ذینفع بخش غیر رسمی.

- سازمان‌های سنتی جدید شامل گروه‌های خودیاری، کلوپ‌های ورزشی و ... برای گذار به توسعه سیاسی دو گروه اول از NGOها دارای نقش تعیین‌کننده می‌باشند؛ برای این که سازمان‌های مزبور از طریق نفوذی که بر افکار عمومی دارند به مشروعیت‌زدایی از سلطه رژیم‌های مطلقه کمک می‌کنند. این سازمان‌ها زمانی که به اولین هدف خود که همان تکثرگرایی سیاسی در قالب اجازه فعالیت احزاب سیاسی

مخالف است، دست می‌یابند، کارکرد پیشتازی خود را در فرایند تغییر سیاسی به مقداری زیادی از دست می‌دهند (Chazan, 1992: 279).

لری دیاموند^۱ نسبت به این مسئله ابراز نگرانی می‌کند، که جامعه مدنی در حال تکوین آفریقا زیر بار وظایف و مسئولیت‌های بسیاری که از وی انتظار می‌رود، نتواند دوام بیاورد. او بر عکس چازان بر این باور است، که تأسیس نهادهای سیاسی مانند حزب و پارلمان برای نهادینه کردن دموکراسی تعیین‌کننده است. او این سؤال را مطرح می‌کند، که چه کسی می‌تواند به بنیان‌گذاری نهادهای سیاسی کمک کند و نقش قطار دموکراسی را بپذیرد؟ پاسخ به این سؤال از نگاه دیاموند به تعریف و برداشت از جامعه مدنی بستگی دارد: این واقعیت که همه سازمان‌ها که خود درصدد کسب یا حفظ قدرت سیاسی هستند، نمی‌توانند به جامعه مدنی تعلق داشته باشند، این واقعیت را آشکار می‌کند که نه تنها سازمان‌های ضد دموکراتیک از الگوی سازمان‌های مدنی حذف می‌شوند، بلکه سازمان‌های هوادار دموکراسی نیز مانند احزاب سیاسی از سازمان‌های جامعه مدنی متمایز می‌شوند. این نوع سازمان‌ها را می‌توان جزیی از جامعه سیاسی، اما نه جامعه مدنی قلمداد کرد که فضایی برای انجام رقابت‌های سیاسی و بروز اعمال و رفتارهای سیاسی مانند انتخابات، قانون‌گذاری، ائتلاف‌ها فراهم می‌کنند (Ralph, 1996:4)

۲. آسیب‌شناسی جامعه مدنی آفریقایی

باتوجه به آنچه در بالا گفته شد، می‌توان بین جامعه مدنی آفریقایی با سایر جامعه‌های مدنی توسعه‌یافته به‌خصوص جامعه مدنی غربی از جنبه‌های زیر تفاوت‌هایی را تشخیص داد:

۱. انواع ترکیب‌های نامتجانس نهادهای مدنی

در حالی که گروه‌های حمایتی (ذینفع)، کلیساها و اکثر سازمان‌های غیردولتی بومی و حتی سازمان‌های غیردولتی غربی را می‌توان جزیی از جامعه مدنی آفریقایی محسوب کرد، شک و تردیدهای بسیاری در مورد این که آیا می‌توان گروه‌های سنتی جدید و فرقه‌های مذهبی را در زمره نهادهای جامعه مدنی آفریقا قرار داد؟ از آنجایی که

1. Larry Diamond

گروه‌های سنتی جدید منافع مادی خود را دنبال می‌کنند و به اصول توافق دموکراتیک پایبند نیستند، ولی در عین حال نقشی فعال به‌عنوان پیشتازان گذار از جامعه سنتی به مدرن ایفا می‌کنند، می‌توانند به صورت موردی و خاص در زمره نهادهای جامعه مدنی قرار بگیرند یا نگیرند. در مورد فرقه‌های مذهبی نیز همیشه این احتمال وجود دارد که آنها اهداف عرفانی و معنوی و یا حتی اهداف غیردموکراتیک را دنبال کنند. از این رو، نمی‌توان به صراحت همه گروه‌های سنتی جدید و فرقه‌های مذهبی را به جامعه مدنی نسبت داد (Schmitt, 2000: 311).

۲. عدم تجانس طبقاتی

از ویژگی‌های نظام طبقات در آفریقا، نابرابری شدید طبقاتی، وجود یک طبقه بورژوازی کوچک وابسته به دولت، گسترش طبقه پائین، تداوم حیات طبقات سنتی-قومی و نیز عدم رشد کافی طبقه متوسط شهری است. طبقه بالای شهری در کشورهای مختلف آفریقایی بسته به نوع دولت و همچنین نوع توسعه اقتصادی در آنها متفاوت است. در کشورهای استوایی این منطقه که بافت اصلی اقتصاد آنها هنوز کشاورزی است و تجارت (داخلی و خارجی) و نیز صنعت هنوز به اندازه کافی رشد نکرده است، طبقه بالای شهری را همچنان خرده بورژوازی دوره استعمار تشکیل می‌دهد که البته بعد از استقلال به بورژوازی دولتی تبدیل شده است. این طبقه با در دست داشتن مناصب بالای اداری و نظامی و به دلیل کنترل دولت بر منابع ثروت عمومی در این دوره ثروتمندتر شده است و قدرتمندترین طبقه داخلی را تشکیل می‌دهد. در این کشورها بورژوازی ملی رشد چندانی نکرده است و بخش‌های اقتصادی مرتبط با خارج نظیر معادن و یا مزارع بزرگ به‌طور عمده در دست سرمایه‌های خارجی است؛ حتی بخش مهمی از تجارت داخلی نیز در دست اقلیت‌های غیربومی نظیر هندی‌ها در آفریقای شرقی و لبنانی‌ها در آفریقای غربی است. در مقابل، در برخی دیگر از کشورهای آفریقایی نظیر نیجریه، گابن، کامرون، غنا و ساحل طلا که از منابع معدنی و یا گیاهی (جنگلی) فراوانی برخوردارند، با آنکه دولت‌ها بر بخش مهمی از منابع ثروت، مالکیت و کنترل دارند، بخش خصوصی نیز گسترش پیدا کرده است. در این کشورها ساختار طبقاتی به‌گونه دیگری است و طبقه بالای شهرنشین از دو بخش تشکیل شده است: بخشی از این طبقه در دوران استعمار و

از طریق فعالیت‌های تجاری در آن دوران شکل گرفته است، و پس از استعمار نیز بر دامنه فعالیت‌های خود در عرصه‌های تجاری، بانکی و صنعتی افزود و ثروت و قدرت خود را گسترش داده است. بخش دیگر این طبقه محصول تشکیل دولت‌های ملی بعد از استعمار است. دارندگان مناصب بالای اداری و نظامی در این کشورها از طریق بهره‌مندی بیشتر از منابع دولتی و همچنین پیوند با فعالیت‌های خصوصی سودآور بر ثروت و قدرت خویش در این دوران افزوده‌اند. در مجموع این دو بخش بر روی هم طبقه مسلط را در این دسته از کشورهای آفریقایی تشکیل می‌دهند (ساعی، ۱۳۸۴: ۲۴۱).

در بسیاری از کشورهای آفریقایی، از یک سو میزان بالای رشد جمعیت شهرها که با مهاجرت وسیع روستائیان به شهرها تشدید می‌شود، و از سوی دیگر، به علت کندی روند توسعه اقتصادی و ناکافی بودن سرمایه‌گذاری‌ها و فرصت‌های اشتغال، بر تعداد بیکاران روزبه‌روز افزوده می‌شود. این موضوع به‌نوبه خود قدرت اعتراض طبقه کوچک کارگر شهری و اتحادیه‌های ضعیف آن را بر سر موضوعاتی نظیر دستمزد و امکانات رفاهی کاهش می‌دهد. بدین ترتیب، شکاف بین طبقات پایین و بالای شهری روزبه‌روز عمیق‌تر شده و در عین حال از قدرت مانور طبقات پایین شهری کاسته می‌شود. در چنین وضعیتی، اتحادیه‌های کارگری بدون اینکه تمایل و توانایی دگرگونی‌های سیاسی را داشته باشند، در مطلوب‌ترین وضعیت فقط می‌توانند در جهت به دست آوردن برخی امتیازات اقتصادی و اجتماعی به اقدامات محدودی دست بزنند.

طی دهه‌های اخیر علی‌رغم اینکه طبقه متوسط شهری در کشورهای آفریقایی رشد فراوانی کرده است، اما از انسجام و هماهنگی لازم برخوردار نیست. این طبقه از اقشار و بخش‌های گوناگونی تشکیل شده است که با یکدیگر ارتباط چندانی ندارند. بخشی از این طبقه با دولت مرتبط است و محصول گسترش دستگاه‌های دولتی (بوروکراسی و ارتش) است. بخش دیگر نیز محصول گسترش فعالیت‌های کوچک تولیدی، تجاری و خدماتی در شهرهاست. به هر حال، این طبقه فاقد یک سازمان سیاسی قدرتمند است، زیرا نقطه مشترک چندانی در موقعیت و منابع بخش‌های مختلف آن دیده نمی‌شود.

طبقات روستایی و مرتبط با کشاورزی نیز در کشورهای مختلف آفریقایی وضعیت اجتماعی و اهمیت سیاسی متفاوتی دارند. اصولاً در آفریقا برخلاف دیگر مناطق جهان سوم، طبقه زمیندار بزرگ سابقه زیادی ندارد. هنوز در بسیاری از این کشورها

(به‌ویژه در آفریقای استوایی) بقایای کشاورزی اشتراکی وجود دارد. البته همراه با رشد مناسبات سرمایه‌داری و نفوذ این مناسبات در بخش کشاورزی، بزرگ مالکی در مزارع محصولات صادراتی (نظیر قهوه و کاکائو) به وجود آمد. طبقه جدید بزرگ مالکی که مرتبط با سرمایه خارجی یا دولت است، نقش سیاسی فراوانی را در کشورهای نظیر ساحل عاج، لیبیا، گابن و کامرون ایفا می‌کند و در ترکیب طبقه بالای این کشورها قرار دارد. به‌طور کلی، طبقات پائین روستایی در اکثر کشورهای آفریقایی بسیار پراکنده و ضعیف هستند. این پراکندگی علاوه بر آن که ناشی از پراکندگی منطقه‌ای آنها است در اثر تفرقه‌های قبیله‌ای، قومی، زبانی نیز تشدید می‌شود (همان: ۲۴۳).

ضعف ساختار طبقاتی که خود دلیل محکمی برای عدم رشد لازم نهادهای مرتبط با طبقات اجتماعی است، باعث شده است که در آفریقا مطالبات طبقه‌ای در حاشیه خواسته‌ها و منازعات قومی و نژادی قرار گیرد. در آفریقا برعکس سایر جوامع غربی و غیرغربی توسعه‌یافته، نهادهای مذهبی و فرقه‌ای جای اتحادیه‌ها، اصناف و سایر تشکل‌های سیاسی را می‌گیرند و عمدتاً با نزدیک شدن به قدرت و وابستگی به آن درصدد نیل به خواسته‌های خود بر می‌آیند.

۳. وابستگی شدید NGOهای آفریقایی به منابع خارجی

در نیم قرن گذشته در آفریقا تعداد بسیار زیادی از سازمان‌های غیردولتی به کمک کشورهای غربی و آمریکایی تأسیس شده‌اند که اکثر آنها مانند گروه‌ها و سازمان‌های حقوق بشری و زنان دارای کارکردهای وکالتی می‌باشند و از بسیاری لحاظ و به‌ویژه از نظر سازمانی و مالی وابسته به خارج هستند. در عین حال، نمی‌توان جامعه مدنی آفریقا را کاملاً وابسته به خارج ارزیابی کرد. البته نباید نادیده گرفت که خیلی از گروه‌ها و سازمان‌های جامعه مدنی بدون کمک‌های خارجی از هر نوع قادر به ادامه حیات نیستند. تعداد بسیار زیادی از نهادهای جامعه مدنی در آفریقا در حالت جنینی قرار دارند که بند نافشان به منابع خارجی وصل است. NGOهای آفریقایی از یک سو، به کشورهای کمک‌دهنده و از این‌رو به وضعیت اقتصادی و سیاست‌های توسعه‌ای آنها وابسته هستند، و از سوی دیگر، آنها مستقل از منابع مالی دولت‌های خود هستند و بدین‌وسیله شانس و فرصت عامل‌های تقویت‌کننده و طرفدار دموکراسی را برای به نقد کشیدن دولت در طولانی مدت افزایش می‌دهند (Schmitt, 2000: 312).

۴. وابستگی جامعه مدنی به دولت

جامعه مدنی و دولت در آفریقا شدیداً به یکدیگر متصل هستند. تسلط دولت آفریقایی در همه حوزه‌ها و غصب اکثر منابع مالی و طبیعی، ضعف‌های اساسی بخش خصوصی و نیز ضعف تشکل‌های سیاسی و مدنی مرتبط با طبقات و نیروهای اجتماعی از عواملی هستند که باعث می‌شوند رهبران سیاسی از طریق برقراری روابط شخصی مرید-مرادی و تشکیل شبکه‌های مافیایی درصدد برآیند که حمایت و وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای را برای خود کسب کنند و با دخالت در جامعه مدنی از استقلال آن جلوگیری کنند.

در جوامع سرمایه‌داری غربی دولت مدرن از بستر رشد جامعه مدنی سر بر می‌آورد. در این جوامع نطفه‌های اولیه جامعه مدنی در شکل بورژوازی آن در جامعه ماقبل سرمایه‌داری شکل گرفت و سپس در مراحل اولیه رشد سرمایه‌داری و در بطن دولت مطلقه رشد کرد و مبانی تشکیل دولت جدید بورژوازی و دموکراسی‌های لیبرال را فراهم کرد. به عبارت دیگر، در جوامع اروپای غربی رشد خودجوش نیروهای اجتماعی بستر لازم را برای توسعه سیاسی و تشکل دولت ملی فراهم آورد و بعد از تشکیل دولت ملی جامعه مدنی به‌عنوان یک نیروی محدودکننده دولت و ناظر بر آن عمل کرد. اما، در آفریقا وضع به‌گونه دیگری است. در بیشتر این جوامع ساختارهای اجتماعی مرتبط با زندگی شهری و مناسبات سرمایه‌داری در دوران استعمار و پسا استعماری و حتی در حال حاضر بسیار ضعیف است، به نحوی که گروه‌ها و طبقات اجتماعی شهری نمی‌توانند مبانی استحکام یک دولت ملی را فراهم کنند. اقتصاد بومی این جوامع نیز قادر نیست پیوند طبقاتی و تشکل محکمی را شکل دهد و به تبع آن نیز قادر نیست با تشکیل یک بورژوازی قوی رهبری جامعه را به دست بگیرد و با پیوند منافع خود با منافع ملی زمینه‌های یک دموکراسی لیبرال را در این کشورها فراهم کند.

در جوامع آفریقایی در واقع این دولت‌ها هستند که می‌توانند با انحصار منابع ثروت ملی، بوروکراسی لشکری و کشوری و تحت هدایت ترکیبی از نخبگان سیاسی، بوروکرات‌ها و نظامیان بر جامعه مدنی مسلط شوند و آن را تحت هدایت، کنترل و نظارت خود قرار دهند (ساعی، ۱۳۸۲: ۲۶۲).

۵. تفاوت بین جامعه مدنی در شهر و روستا

اگرچه جامعه مدنی یک پدیده شهری است، اما در جوامع آفریقایی به لحاظ میزان بالای روستانشینی نمی‌توان اهمیت و نقش گروه‌های روستایی را در سیاست انکار کرد؛ به ویژه آنکه بسیاری از سازمان‌های سنتی و مذهبی ریشه روستایی دارند و دولت برای سالیان دراز از درون اقوام و قبیله‌های مختلف بر می‌خاسته است. در حال حاضر، در حالی که در شهرهای آفریقایی نهادهای مدنی شهری که توسط طبقه متوسط شهری اداره می‌شوند، روزبه‌روز زیادتر می‌شوند، اما این دلیلی بر کاهش نقش نهادها و سازمان‌های سنتی و قومی نیست. این سازمان‌ها در روستاها توسط نخبگان سنتی یا رهبران گروه‌های سنتی اداره می‌شوند و سازوکار اداری متفاوتی از نهادهای مدنی شهری دارند. رهبران سنتی که به‌ویژه از نظر شاخص سواد از آموزش پایین‌تری نسبت به نخبگان شهری برخوردار می‌باشند، در گروه‌های خودیاری و جنبش‌های اجتماعی فعال هستند. از نظر نوع تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی، نخبگان سنتی در یک رابطه تنگاتنگ پاتروناژی با رهبران سیاسی قرار می‌گیرند و تابع فرامین مقامات سیاسی حاکم می‌باشند. از این‌رو، تضاد آشکاری بین دولت و جامعه مدنی روستایی وجود ندارد و یا بسیار نادر است، این در حالی است که نخبگان شهری تلاش می‌کنند تا استقلال خود را از دولت حفظ کنند. در حالی که گروه‌های قومی با دولت در اغلب موارد همکاری می‌کنند، گروه‌های جامعه مدنی شهری بر روش‌هایی مانند اعتراضات، اعتصابات، تظاهرات و مبارزه مطبوعاتی توسل می‌جویند. در رابطه با منشأ اجتماعی رهبران و اعضای گروه‌های جامعه مدنی در شهر و روستا باید گفت که رهبران و نخبگانی که سازمان‌ها و نهادهای جامعه مدنی شهری را اداره می‌کنند و یا گروه‌ها و جنبش‌های اجتماعی را سازماندهی و رهبری می‌کنند، به‌طور مثال در زامبیا، زئیر و کامرون از طبقه متوسط شهری؛ یعنی از بین روزنامه‌نگاران، وکلا، پزشکان، اساتید دانشگاه، معلمان، روشنفکران، دانشجویان، کارمندان، اعضای کلیسا و... بر می‌خیزند (Schmitt, 2000: 313-314).

۶. توان بالقوه برای بروز رفتار غیر مدنی

همچنان که می‌دانیم یکی از ویژگی‌های اساسی جامعه مدنی «مدنی‌بودن» است. مدنیت از شاخص‌های مختلفی تشکیل می‌شود، از جمله احساس مسئولیت در قبال

دیگران، رفتار در جهت رفاه و سعادت عمومی، تساهل و مدارا، پرهیز از خشونت و اراده حل مشکلات و رفع اختلافات با تعامل و گفتگو و به شیوه مسالمت‌آمیز. حقوق آزادی مانند، حق آزادی اندیشه، آزادی بیان و نیز منافع و علایق فردی به میزان زیادی با «مدنیت» مرتبط است. با این وجود نمی‌توان انتظار داشت که همه اعضای جامعه دارای رفتار مدنی باشند، اما باید به این مهم اشاره کرد که بدون «مدنیت» جامعه مدنی فاقد یکی از چند ستون اصلی خود می‌باشد (Neubert, 1997: 225).

در بسیاری از کشورهای آفریقایی اعضا و گروه‌های جامعه مدنی بر سر کسب منافع مشترک با یک دیگر درگیر و یا با دولت درگیر می‌شوند و رفتاری غیرمدنی از خود بروز دهند. به نظر رنه لمر چاند^۱ در کتاب «دولت‌های غیرمدنی و جامعه مدنی»^۲ گرایش به کاربرد خشونت در درجه اول از فقر اقتصادی ناشی می‌شود؛ در درجه بعدی می‌توان این عمل را نتیجه ابزاری کردن آگاهانه قوم‌گرایی توسط دولت‌های پسا استعماری دانست (Schmitt, 2000: 234). در واقع، جنبش‌های ضداستعماری در آفریقا فقط برای مدت محدودی توانستند تعارضات قومی را کاهش دهند و وحدت ملی را تقویت کنند. با روی کار آمدن دولت‌های ملی تعارضات قومی دوران استعمار همچنان ادامه پیدا کرد و دولت‌ها از حل آن ناتوان ماندند. این ناتوانی ناشی از ساخت و بافت قدرت دولت بود که خود متأثر از منازعات قومی بود. دولت‌های برآمده از جنبش‌های ضداستعماری در ابتدا شعارهای وحدت ملی، برابری قومی و همزیستی مذهبی را سر می‌دادند، اما کم‌کم خودشان درگیر مسائلی نظیر شکل حکومت، تقسیمات سرزمینی و اداری، سهم‌کردن گروه‌های قومی و نژادی مختلف در نهادهای نظامی و اداری حکومت مرکزی، توزیع منابع اقتصادی، تعیین زبان و مذهب رسمی کشور شدند و همه این مسائل خواه‌ناخواه با مسئله تعارض قومیت‌ها و مذاهب ارتباط پیدا کرد و دولت را نیز درگیر این منازعات کرد. همچنین، بعد از استعمار رهبران سیاسی که خود درگیر جنگ قدرت بودند، به زودی همچون استعمارگران سابق درصدد استفاده از تفرقه‌های قومی و مذهبی برای بسیج سیاسی و پیشبرد اهداف خود در جنگ قدرت برآمدند (ساعی، ۱۳۸۴: ۲۳۹). نمونه‌های جدیدی از تعارض‌های قومی و فرهنگی را می‌توان در ناآرامی‌ها

1. Rene Lemarchand

2. Lemarchand Rene 1992, *Uncivil States and Civil Society: How Illusion Became Reality*, in: *Journal of International Affairs* (46) 1, S. 31-45.

و بی‌ثباتی‌های اخیر در نیجریه، آنگولا، سودان و در رواندا و کنیا شاهد بود (لفت ویچ، ۱۳۸۵: ۲۲۹). در سایر مناطق آفریقا، تعارض‌های مذهبی شدید چشم‌انداز تداوم توافق بر روی سیاست دموکراتیک را تضعیف می‌کند. این امر به بهترین نحو به‌وسیله خصومت فزاینده و برخی اوقات مقابله‌های خشونت‌بار در کشورهای اسلا می این منطقه یعنی در الجزایر و مصر تشدید می‌شد.

در همه این موارد، تفاوت‌های قومی یا مذهبی به خطوط ترازوی بدل می‌شوند که بسیج سیاسی به موازات آن در جهتی با پیامدهای انعطاف‌ناپذیر و ضددموکراتیک جریان می‌یابد. شاید تا زمانی که اهمیت یا تأثیر وفاداری‌های قومی، مذهبی یا فرهنگی محدود به حوزه خصوصی نشود و بدینوسیله خنثی نشود و در جهت تعهد فراگیرتر به یک شهروندی همگانی، عمومی و بالاتر از همه سکولار از بین نرود، جامعه مدنی و دموکراسی تثبیت نشود (همان: ۲۳۰).

به نظر هیدرون سینکر^۱، رهبران جوامع آفریقایی از آن رو به کاربرد زور در کنش سیاسی گرایش پیدا می‌کنند، که به وسیله آن از یک‌سو، می‌توانند به منابع اقتصادی دسترسی پیدا کنند، و از سوی دیگر، از دسترسی سایر نخبگان رقیب خود به این منابع جلوگیری به عمل می‌آورند. بنابراین، خشونت را می‌توان به عنوان یک مقوله کاملاً اجتماعی دانست که از سویی ریشه در خشونت‌های دولتی دارد، چرا که دولت در این کشورها تنها نهاد سیاسی است که انحصار قدرت را در غیاب یک اپوزیسیون قوی در دست دارد و می‌تواند همه چیز را و از جمله منابع اقتصادی را ملک خود کند، از سوی دیگر، خشونت از جامعه غیرمدنی نشأت می‌گیرد که برای حذف انحصار قدرت دولتی به زور متوسل می‌شود. نتایج حاصل از این تقابل وجود جنگ‌های داخلی متعدد در جوامع آفریقایی است که بیشتر در زمانی شدت می‌گیرد که از قدرت دولت کاسته شده و به قدرت جامعه مدنی افزوده می‌شود (Zineker, 1999: 28).

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی، از بحث‌های مطرح‌شده این مقاله می‌توان موارد زیر را استنتاج کرد:

۱. از آن جایی که در اکثر مناطق آفریقا به استثنای چند کشور تا قبل از ورود استعمار اقتدارهای قبیله‌ای حاکم بوده‌اند، می‌توان تشکیل دولت و به موازات آن جامعه مدنی را پدیده‌ای پسا استعماری دانست. پس از ناکامی دولت‌های ملی پسا استعماری در ایجاد یک دولت فراگیر و فراقومی و جانشینی آنها به‌وسیله دولت‌های تک‌حزبی خودکامه ایجاد قدرتی اجتماعی مخالف دولت برای دستیابی اقلیت‌های قومی خارج از قدرت به حقوق خود شامل برخورداری از منابع اقتصادی رانته، پست‌ها و مقامات اداری و شرکت در تصمیم‌گیری‌های دولتی ضروری شناخته شد. بر این اساس، به دلیل حاکمیت دیکتاتورهای نظامی که به تنوع دیدگاه‌ها و اختلاف سلیقه‌ها احترام نمی‌گذاشتند، و برای شورا، همکاری و تصمیم‌گیری‌های سیاسی براساس توافق عمومی و رعایت حقوق سایرین اهمیت و ارزشی قائل نبودند، راهی برای سایر اقوام و اقلیت‌های مذهبی به جز توسل به ساختارهای سنتی ارتباطات غیر رسمی باقی نمانده بود. از این‌رو، به جای نهادهای مدرن مدنی سازمان‌های قومی و خویشاوندی مافیایی شکل گرفتند که برای سهم‌خواهی از دولت به سازوکارهای سنتی چون توافقی‌های خصوصی، روابط تابعیتی یا مرید مرادی متوسل شدند. بنابراین، در این دوران جامعه مدنی سنتی به معنی ایجاد سازوکاری برای مشارکت و یا تأثیرگذاری نیروهای قومی-اجتماعی خارج از قدرت در تصمیم‌گیری‌های دولتی به‌منظور دسترسی بیشتر به منابع اقتصادی، خدماتی و اجتماعی بود.

اما به‌دنبال توسعه نسبی جوامع آفریقایی و ایجاد تغییرات نسبی در ساختارهای اجتماعی این جوامع از قبیل، افزایش جمعیت، گسترش شهرنشینی، پیدایش طبقه متوسط جدید، تجاری‌شدن کشاورزی و مدرن‌شدن شیوه تولید، ایجاد بوروکراسی‌های مدرن اداری و دولتی ایده جامعه مدنی نیز دستخوش تغییر شد. براساس برداشت جدیدتری از جامعه مدنی، می‌بایستی با مدرن‌شدن دولت و قدرت‌گرفتن هر چه بیشتر آن، به کمک تأسیس نهادهای غیردولتی، خودجوش و داوطلبانه یک حوزه اجتماعی خارج از کنترل دولت ایجاد می‌شد. بر این اساس، جامعه مدنی مجموعه‌ای از نهادها، سازمان‌ها، سندیکاها، بنیادهای خودیاری و حمایتی،

سازمان‌های توسعه‌ای، انجمن‌های مذهبی، اتحادیه‌های شغلی و کاری، همچنین کلوپ‌ها و اتحادیه‌های ورزشی و نیز جنبش‌های اجتماعی را در بر می‌گرفت که دارای کارکردهای حمایتی، حقوقی، عام‌المنفعه و اقتصادی بودند و هدف آنها تقویت قدرت جامعه در برابر دولت، مشروعیت‌زدایی از رژیم‌های خودکامه، جلوگیری از تجاوز دولت‌ها به حریم خصوصی و عمومی مردم و در درازمدت ایجاد بستر لازم برای سقوط رژیم‌های دیکتاتوری از طریق انتخابات دموکراتیک و بدون توسل به خشونت بود.

۲. اما با وجود این که تأسیس جامعه مدنی مدرن یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در آفریقا قلمداد می‌شود، به نظر می‌رسد که این جوامع تا نهادینه کردن یک جامعه مدنی سالم و فراقومی راه طولانی در پیش داشته باشند. از جمله آسیب‌هایی که جامعه مدنی مدرن آفریقا از آن رنج می‌برد عبارتند از:

(الف) در دل جامعه مدنی غیرسنتی آفریقا هنوز بسیاری از نهادهای مذهبی قومی سنتی ادامه حیات می‌دهند؛ نهادهایی که نه اعتقادی به اصول دموکراتیک دارند و نه آن را در عمل به کار می‌گیرند. اگرچه این گروه‌ها دارای ماهیتی مدنی نیستند، اما بنا به نقشی که هنوز در جوامع آفریقایی دارند می‌توانند به‌عنوان هم‌پیمانان استراتژیک جامعه مدنی قلمداد شوند

(ب) به دلیل عدم رشد کافی طبقات اجتماعی و به‌خصوص طبقه متوسط شهری نهادهای مدنی هنوز از نظر بسیاری از ملاک‌ها، از جمله شاخص‌های مالی، سازمانی و نیروی انسانی بسیار ضعیف می‌باشند. از این‌رو، نهادهای غیردولتی خارجی با کارکردهای متنوع با حمایت نهادهای بین‌المللی و کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی در آفریقا بسیار فعال هستند.

(پ) رفتار غیرمدنی و توسل به خشونت هنوز یکی از ویژگی‌های کنش سیاسی در این منطقه است. فقر و به موازات آن جنگ بر سر منابع اقتصادی، عدم وجود سنت‌های دموکراتیک مانند تساهل، مدارا، مشورت در فرهنگ مدنی، ضعف نهادهای سیاسی مانند احزاب سیاسی، وجود حکومت‌های نظامی و کودتاهای پی در پی، تعارض‌های قومی و مذهبی، عدم برقراری یک بوروکراسی سالم باعث شده است که احتمال توسل نیروهای جامعه مدنی به خشونت برای رسیدن به اهداف خود همیشه وجود داشته باشد.

ت) به علت فقدان یک اقتصاد بورژوازی قوی مبتنی بر صنعت یا تجارت داخلی و خارجی، ضعف بخش خصوصی، انحصاری بودن حق کنترل منابع اقتصادی در دست دولت و دلایل دیگر، طبقات اجتماعی مستقل از دولت در این قاره هنوز به اندازه کافی قوی نیستند که بتوانند با ایجاد نهادهای لازم قدرتی مقابل قدرت دولت ایجاد کنند. اکثر طبقات اجتماعی برای برخورداری از رانتهای طبیعی و سیاسی وابسته به دولت هستند.

ث) به علت تداوم شیوه تولید کشاورزی سنتی هنوز درصد روستائینی و به تبع آن درصد طبقات کارگر و کشاورز در جوامع آفریقایی بالا است و لذا جامعه مدنی روستایی هنوز قوی است. رهبران سنتی روستایی در تضاد با نخبگان روشنفکر طبقه متوسط شهری وابسته به دولت و همکار او در بسیاری از زمینهها میباشند. اعتصابات، تظاهرات، انتقادات مطبوعاتی و سایر روشهای معمول مدنی که خاص نخبگان روشنفکر شهری است، نزد رهبران سنتی هنوز ناشناخته و غریب هستند.

۳. در نهایت، باید گفت به علت ضعف زیرساختهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی لازم برای ایجاد یک جامعه مدنی مدرن آفریقا باید نوسازی همه جانبه‌ای را تجربه کند. تغییر شیوه تولید، گسترش شهرنشینی، رشد طبقات اجتماعی، اصلاح فرهنگ سیاسی مدنی، حذف ساختارهای قومی سلسله‌مراتبی و به تبع آن حذف روابط غیر رسمی قومی مبتنی بر خون و خویشاوندی و جایگزینی روابط رسمی و سازمانی به جای آن از جمله پیش‌شرطهای مهم ایجاد و رشد جامعه مدنی مدرن در آفریقا میباشند. از آنجایی که اقدامات توسعه‌ای فوق بیشتر از اینکه سیاسی باشند، ماهیت اجتماعی دارند و بستر لازم را برای رشد جامعه مدنی در درازمدت مهیا می‌کنند، نمی‌توان به ایجاد یک جامعه مدنی پایدار که پشتیبان دولت دموکراتیک و زمینه‌ساز ایجاد آن باشد، در کوتاه‌مدت در منطقه آفریقا، به‌ویژه در مناطق توسعه‌نیافته و یا کمتر توسعه‌یافته آن بسیار خوشبین بود.

یادداشت‌ها

۱. ساعی، احمد ۱۳۸۴: مسایل اقتصادی - سیاسی جهان سوم، تهران، انتشارات سمت.
۲. لفت ویچ، آدریان ۱۳۸۵: دولت‌های توسعه‌گرا، ترجمه جواد افشار کهن، مشهد، مرندیز.
3. Bierschenk Thomas/Elwert Georg/Dirk Kohnert, 1993: Einleitung: Entwicklungshilfe und ihre Folgen, in: Entwicklungshilfe und ihre Folgen. Ergebnisse empirischer Untersuchungen in Afrika, Bierschenk T./Elwert G./Dirk K. (Hrg.) Frankfurt/Main.
4. Chazan Naomi, 1992: Afrikas Democratic Challenge; in: World Policy Journal, Jg. 2, Nr. 9.
5. Diamond Larry, 1993: Civil Society on the Construction of Democracy, Remarks at Harvard University, Dec. 7. (hektogr. Typsskript).
6. Elwert G., 1991: Gemeinschaftsbildung und Aufbau einer "Civil Society" in: Die Zukunft Afrikas - Überleben in der Krise, Gerhard Grohs zum 60. Geburtstag, Sankt Augustin/Neubert Dieter (Hrg.), Comodok Verlag.
7. Hillebrand Ernst, 1994: Nachdenken über Zivilgesellschaft und Demokratie in Afrika, in: Internationale Politik und Gesellschaft, Friedrich-Ebert- Stiftung (Hrsg.), Nr. 1.
8. Lechenmann Gudrun, 1997: Zivilgesellschaft und Entwicklung, in: Entwicklung; Die Perspektive der Entwicklungssoziologie, Schulz Manfred (Hrg.) Westdeutscher Verlag, Opladen.
9. Lechner Norbert, 1996: Staat und zivile Gesellschaft. Beiträge zur Entwicklungspolitik in Afrika, Asien und Lateinamerika, Kolland Franz/Pilz Erlich/Schedler Andreas/Eschicho Walter(Hrg.), Brandes & Aspel Verlag, Frankfurt am Main/Wien: Südwien.
10. Neubert Dieter, 1992: Zur Rolle der freien Vereinigungen beim Aufbau einer afrikanischen Zivilgesellschaft. In: Zivilgesellschaft und Staat in der Dritten Welt, Gormesen Erdmann/Thimm Andreas (Hrg.) Johannes Gutenberg Universität Mainz.
11. Neubert Dieter, 1994: Entwicklungspolitische Hoffnungen und gesellschaftliche Wirklichkeit; Eine vergleichende Länderfallstudie von afrikanischen Nicht-Regierungsorganisationen in Kenya und Ruanda, Habilitationsschrift, Berlin.
12. Neubert Dieter, 1997: Nicht-Regierungsorganisationen und Entwicklung; Theoretischer Bezugsrahmen und eine vergleichende Länderfallstudie aus Afrika in: Entwicklung; Die Perspektive der Entwicklungssoziologie, Schulz Manfred (Hrg.) Westdeutscher Verlag, Opladen.
13. Ralph Michael Peters, 1996: Zivile und politische Gesellschaft in Kenya, Institut für Afrika-Kunde, Hamburg.
14. Schmidt Siegmund, 2000: Die Rolle von Zivilgesellschaften in afrikanischen Systemwechseln, in: Systemwechsel 5; Zivilgesellschaft und Transformation, Merkel Wolfgang (Hrg.) Leske + Budrich Verlag, Opladen.

15. Tetzlaff Rainer, 1977: Staat und Gesellschaft in Afrika: ein prekäres Verhältnis im Wandel in: Entwicklung; die Perspektive der Entwicklungssoziologie, Schulz Manfred (Hrg.) Westdeutscher Verlag, Opladen.
16. Zinecker Heidrun, 1999: Kein Ende der Transition. Die Blackbox zwischen Staat und Wirtschaftvermittlungsstruktur oder Demokratisierungsfalle? in: Unvollendete Demokratisierung in Nichtmarktökonomien; ein Blackbox zwischen Staat und Wirtschaft in den Transitionsländern des Südens und Ostens G+B Verlag Fakultas, India.